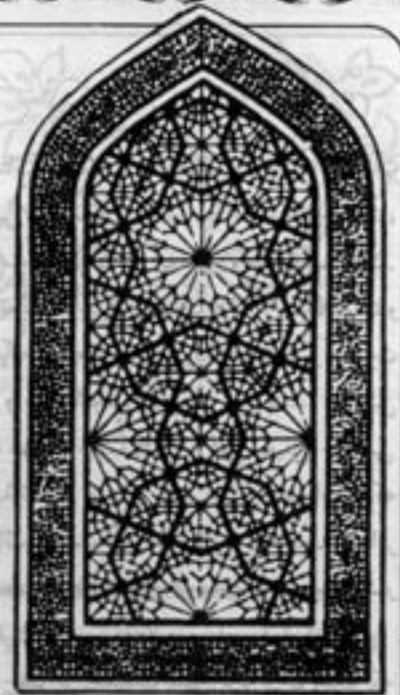


حوادث بعد از سفر طائف



قسمت بیست و هشتم

حجة الاسلام والمسلمین رسولی محلاتی

ای محمد تو مردم را به صلوة رحم دعوت میکنی و قوم و قبیله‌ات از گرسنگی نابود شدند پس دربارهٔ اینها بدرگاه خدا دعا کن...
و بدنبال آن وعده داد که اگر این بلا و عذاب از آنها برطرف شود بدو ایمان آرند و رسول خدا(ص) نیز دعا کرد و خدای تعالی عذاب را از آنها برطرف کرد ولی منتبّه نشده و باز به کفر و شرک خود اصرار ورزیدند و همانگونه که خدای تعالی در این آیات فرموده:

«ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ»

آنها باز هم روی گردانده و گفتند: او تعلیم داده‌ای دیوانه است...
تک‌گازنده گوید: باید دانست که تفسیر مزبور یکی از دو تفسیری است که از این آیات شده است و تفسیر دیگر آنست که این آیات مربوط به نشانه‌های قیامت و ظهور حضرت مهدی در آخر الزمان است، که از آنجمله است نزول عیسی بن مریم بر زمین، و ظهور دجال، و داّبه الارض، و طلوع خورشید از مغرب، و یکی از آنها هم «دخان» است. و آن دودی است که در هوا آشکار گردد و مؤمنان را دچار حالتی شبیه زکام گرداند، و کافران را سرگیجه‌ای سخت گیرد...

که برای توضیح بیشتر باید به تفاسیری که در این آیه نوشته و روایاتی که رسیده است مراجعه شود.^۱
مطلب دیگری که از این تفسیر و تاریخ استفاده میشود، آنکه بر فرض صحت این روایت، این تفسیر میتواند شاهی بر روایات

از جمله حوادثی که برخی از مورخین و اهل تفسیر در سالهای پس از سفر طائف ثبت کرده‌اند داستانی است که در تفسیر آیه مبارکه «إِنَّا كَاشَفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا أَنْتُمْ عَائِدُونَ»^۱... نقل کرده و گفته‌اند: پس از آنکه مشرکین رسول خدا(ص) را تکذیب کرده و تحت فشار و آزار قرار دادند آنحضرت در بارهٔ ایشان تفرین کرده و بدرگاه خدا عرض کرد:

«اللهم اجعل سنهم كسنى يوسف»

خدایا سالهای ایشان را همچون سالهای زمان یوسف قرار ده...^۲
و بدنبال آن باران از ایشان قطع شد و دچار خشکسالی و قحطی شدند تا آنجا که بخوردن استخوانها و مردارها و گوشت سگها روی آوردند، و تا آنجا که گورها را می شکافتند و مرده‌ها را بیرون آورده میخوردند و زنها بچه‌های خود را خوردند...
و تا آنجا که همانگونه که در آیات پیشین آمده بود و خدای تعالی فرموده: «یوم تأتی السماء بدخان مین»^۳ کار چنان سخت شده بود که از شدت گرسنگی و تشنگی آسمان در نظر مردم همچون دودی به چشم میخورد و هوا در نظرشان تیره و تار گشته بود...
مشرکان که خود را در معرض نابودی و هلاکت دیدند بنزد ابوسفیان آمده و از او چاره‌جویی کردند، وی نیز بنزد رسول خدا(ص) آمده و او را سوگند داده عرض کرد:
«یا محمد جنت بصلوة الرحم وفومک قد هلكوا جوعاً فادع الله لهم»

دیگری باشد که بطور متواتر از رسول خدا (ص) نقل شده میفرمود: هر آنچه در بنی اسرائیل و امتهای انبیاء سلف، گذشته بر شما نیز بی کم و کاست خواهد گذشت مانند روایت ذیل: «کل ما کان فی بنی اسرائیل یكون فی هذه الأمة منله حدوا نعل بالنعل والقذة بالقذة»^۶ و داستان مزبور همانند داستان حضرت موسی و قبطیان و آیات نه گانه ای است که در قرآن کریم نقل شده که هر بار یکی از آن آیات و عذابهای الهی بر آنها فرود میآمد بنزد موسی میآمدند و از آنحضرت میخواستند تا دعا کند و عذاب مرتفع گردد تا آنها ایمان آورند، و موسی دعا میکرد و عذاب برطرف میشد ولی آنها به وعده خود وفا نمیکردند و همچنان در کفر خود اصرار میورزیدند... به شرحی که در تاریخ انبیاء مسطور است.^۶

استمداد رسول خدا (ص) از قبائل عرب

و از جمله حوادث دیگری که در سالهای یازده و دوازده بعثت نوشته اند استمداد رسول خدا (ص) از قبائل عرب و عرضه خود و دین اسلام را بر آنها بود که بر طبق روایات آورده آنحضرت مراقب بود تا ایام حج و عمره و یا موسمه‌های دیگر زیارتی و یا بازارهای تجاری عرب فرا رسد و از فرصت استفاده نموده خود را به قبائل عرب که برای زیارت و یا تجارت در آن مراسم حضور یافته بودند برساند و دست بکار تبلیغ آئین جهانی اسلام، و استمداد از آنها برای خود و تبلیغ اسلام در جهان گردد، که برخی هم کم و بیش تحت تأثیر سخنان جان بخش آنحضرت قرار گرفته و متمایل به اسلام میشدند. بخصوص جوانان، ولی عموماً با مخالفت بزرگان و سران خود مواجه میشدند و چیزی که به این مخالفتها نیز کمک میکرد تبلیغات خنثی کننده و سخنان زهر آگین ابولهب عموی رسول خدا (ص) بود که همه جا سایه وار آنحضرت را تعقیب میکرد و چنان بود که از طرف مشرکان در اینکار مأموریتی داشت و یا خود را موظف و مأمور به اینکار میدانست، که چون سخن رسول خدا (ص) با افراد قبیله ای به پایان میرسید، بلافاصله او خود را به آنها میرساند، و می گفت: ای مردم سخن این جوان را گوش ندهید که او برادرزاده من است و ما او را بزرگ کرده ایم و او دیوانه و دروغگو است، مبادا تحت تأثیر سخنان او قرار گرفته و دست از آئین خویش بردارید... و همین سبب میشد که از ایمان آوردن به

رسول خدا (ص) و اسلام متصرف گشته و یا سکوت کنند. که شاید به برخی از آنها ذیلاً اشاره ای بشود. ولی رسول خدا (ص) از این تکذیبها و کارشکنیها خسته نمی شد، و همچنان بکار خود ادامه میداد تا بالاخره هم در اثر استقامت و پایداری و امدادهای غیبی و الهی از آنجا که خدا میخواست از همین طریق موفق شد که با افرادی از قبائل خزرج ساکن یثرب سخن گفته و افتخار یاری و نصرت رسول خدا و ایمان به آن حضرت نصیب آنان گردد. به شرحی که در صفحات آینده خواهید خواند.

از واقعه نقل شده که همه قبائلی را که رسول خدا (ص) اسلام را بر آنها عرضه کرد یکایک استغناء کرده و نامهای آنها از اینقرار بوده:

بنی عامر، غسان، بنی فزاره، بنی مرّة، بنی حنیفه، بنی شلیم، بنی عبس، بنی نضرین هوازن، بنی ثعلبه بن عکابه، کنده و کلب، بنی حارث بن کعب، بنی عذره، قیس بن حطیم، و دیگران...^۷

از ربیع بن عباد روایت شده که گوید: در جوانی من همراه پدرم در منی بودم که رسول خدا (ص) آمد و در برابر منزلگاههای عرب میایستاد و میگفت:

«یا بنی فلان انی رسول الله الیکم، امرکم ان تعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئاً، وان تخلصوا ما تمیدون من دونه من هذه الأنداد، وان تؤمنوا بی وتصدقوا بی، و تمنعونی حتی آئین عن الله ما بعثی به».

یعنی ای قبیله فلان من رسول خدا هستم بسوی شما که شما را دستور میدهم که خدای یکتا را بپرستید و چیزی را شریک او قرار ندهید، و جز او از هر چه از این بتها که پرستش میکنید دست بردارید و به من ایمان آورده و مرا تصدیق کنید و از من حمایت کنید تا مأموریت خود را ابلاغ کنم...

گوید: و بدنبال او مردی احوال و گونه افروخته که دو گیسو داشت و جامه ای عدنی بر تن داشت بود که چون رسول خدا از گفتار و دعوت خود فارغ شد آنمرد بسخن آمده گفت: ای قبیله فلان این مرد شما را دعوت میکند که دست از پرستش لات و عزّی بردارید و به بدعتها و گمراهیهای او روی آرید سخنش را نشنوید و از او پیروی نمائید.

من از پدرم پرسیدم: این مرد کیست؟ گفت: عمویش ابولهب است.

و احمد بن حنبل از همین مرد - یعنی ربیع بن عباد - روایت

کرده که گوید: من در بازار ذی المجاز رسول خدا(ص) را دیدم که میگفت:

«ياايها الناس قولوا لا اله الا الله فتلحوا».

و مردم دور او گرد آمده بودند، و پشت سبزش نیز مردی سرخ گونه که دو گیسو داشت ایستاده بود و بمردم میگفت: او از دین بیرون رفته و دروغگو است... و چون پرسیدم: این کیست؟ گفتند: عمویش ابولهب است.

و این اسحاق در سیره خود از شخصی بنام طارق روایت کرده که گوید: من رسول خدا(ص) را دوبار دیدم، او را در بازار ذی المجاز دیدم و من در کار تجارت بودم، آنحضرت را دیدم که جامه سرخ رنگی در تن داشت و شنیدم که میفرمود:

«ياايها الناس قولوا لا اله الا الله فتلحوا».

گوید: و بدنبال آنحضرت مردی او را دنبال میکرد و بر او سنگ میزد، و پاهای آنحضرت را خون آلود کرده بود. و آنمرد میگفت: مردم از این شخص پیروی نکنید که او دروغگو است و من پرسیدم: این مرد کیست؟ گفتند:

او جوانی است از فرزندان عبدالمطلب. پرسیدم: اینکه او را سنگ میزد کیست؟ گفتند: عمویش ابولهب.

دو حدیث جالب:

از جمله روایات جالبی که در این باب آمده و میتواند اساسی برای بحث امامت و خلافت طبق عقیده شیعیان امامیه باشد این دو روایت است:

۱- از زهری و دیگران روایت شده که گفته اند: در همان روزها رسول خدا نزد قبیله بنی عامرین صعصعه رفت و آنها را به پرستش خدای یکتا دعوت نمود، پس مردی از ایشان که نامش «بیحرة» بود گفت: بخدا سوگند اگر من این مرد را از قریش بگیرم عرب را بوسیله او خواهم خورد، سپس رو به آنحضرت کرده گفت:

آیا تو این تعهد را میکنی که اگر ما با تو در این دعوتی که میکنی بیعت کنیم و یاریت دهیم تا وقتی که خداوند تو را بر دشمنانت پیروز گرداند کار حکومت پس از خود را به ما واگذاری؟

حضرت فرمود: «الأمر لله بضعه حيث يشاء».

یعنی - کار بدست خدا است که در هر کجا بخواهد می نهد. آیه: «ياايها الناس قولوا لا اله الا الله فتلحوا».

«بیحرة» - با تعجب - گفت: آیا ما سینه های خود را سبزه تو قرار دهیم تا وقتی خداوند تو را پیروز کرد، آنگاه حکومت پس از خود را بدیگری واگذار کنی؟ ما را نیازی به کار تو نیست... و بدین ترتیب از پذیرش دعوت آنحضرت سرباز زدند... و چون به محل خود بازگشتند نزد پیر و بزرگی که داشتند و بخاطر عمر زیاد نمی توانست بهمراه افراد قبیله در مراسم حج حاضر شود رفتند، و آنچه را دیده بودند باز گفتند... و آنمرد دست بر سر گذارده گفت: ای بنی عامر! این را دیدی که نمی شود جبران کرد، و از این چیزی مهمتر نبوده! سوگند بدانکه

جانم بدست او است، این سخن را هیچ یک از فرزندان اسماعیل بناحق بر زبان نیاورده! پس چرا نپذیرفتید!... و آنمرد ۲- و ابونعم بنسند خود از ابن عباس دامستانی از رفتن رسول خدا(ص) نزد قبیله کنده نقل می کند که آنحضرت بنزد آنها آمده فرمود:

شما از کدام محل هستید؟

گفتند - از یمن!

فرمود: از کدام قبیله؟

- از بنی کنده.

فرمود: از کدام تیره؟

- از بنی عمرو بن معاویه!

فرمود: پیشنهاد خیری برای شما دارم!

گفتند: چیست؟

فرمود: «نشهدون ان لا اله الا الله و تقبلون الصلاة، و تؤمنون بما جاء من عند الله».

گواهی دهید که معبودی جز خدای یکتا نیست و نماز را بپا دارید، و بدانچه از نزد خدای تعالی آمده ایمان آورید!

قبیله کنده در پاسخ گفتند:

«إن ظفرت نجعل لنا الملك من بعدك»؟

- اگر پیروز شدی سلطنت پس از خود را برای ما قرار میدهی؟

رسول خدا(ص) در پاسخشان فرمود:

«إن الملك لله يجعله حيث يشاء».

سلطنت از آن خدای تعالی است که در هر جا که بخواهد آنرا قرار میدهد!

قبیله مزبور که این سخن را شنیدند پاسخ دادند:

«لا حاجة لنا فيما جئنا به».

اکنون مصلحت نباشد.

«حتی بآنی الله بامرہ، وهو علی کل شیء قدير».

۳- هدف دیگری که رسول خدا(ص) از عرضه خود و اسلام بر قبائل عرب داشت - گذشته از اینکه میخواست تا بدینوسیله شاید آنها اسلام را بپذیرند - یک هدف سیاسی و تبلیغ عملی و گسترش اصل این خبر یعنی ظهور اسلام در مکه بود، که رسول خدا(ص) در عین اینکه میدانست بسختی ممکن است این قبائل دست از آئین ریشه دار و عمیق خود و تعصبهای قومی و قبیله گوی آمیخته با بافتهای اجتماعی خود بردارند، بخصوص با تبلیغات خنثی کننده امثال ابولهب و دیگران ...

اما این دیدارها و برخوردها طبیعتاً این هدف را برای آنحضرت تأمین میکرد، که افراد قبائل مزبور این خبر را بعنوان یک خبر نازه و سوغات خبری مکه برای افراد دیگر قبیله و قبائل دیگر همجوار خود می بردند، و خود این مطلب زمینه ای برای آمادگی و گسترش و احیاناً پذیرش اسلام میگردد، و چنانچه شواهد تاریخی نشان میدهد، این هدف رسول خدا(ص) از این طریق بخوبی تأمین شد، و زمینه ای برای تبلیغات اسلام و پذیرش آن از سوی قبائل عرب در جریانات بعدی گردید ...

نکته های دیگری هم در این گونه روایات هست که انشاء الله تعالی در جای خود روی آنها بحث خواهیم کرد.

ادامه دارد

- ۱- سوره دخان - آیه ۱۵ - یعنی ما کسی از عذاب را برطرف می کنیم شاید شما باز گردید ...
- ۲- و در نقل ابن اثیر در نهایت اینگونه «اللهم اعنی علیهم ستین کسی یوسف» - یعنی خداپا مرا بر اینها کمک بده به سالهایی همچون سالهای خشکسالی مردم زمان یوسف.
- ۳- سوره دخان - آیه ۱۰ - یعنی روزی که آسمان به صورت دودی آشکار بیاید.
- ۴- تفسیر کبیر فخر رازی - ج ۲۷ ص ۲۱۱.
- ۵- بحار الأنوار - ج ۵۳ ص ۱۰۸ - و هرکس بخوهد مجموعه این روایات را ببیند می تواند در کتاب «الایقظ من الهجعة ...» شیخ حر عاملی که در اثبات رجعت نوشته مطالعه نماید.
- ۶- به کتاب تاریخ النبیه - ج ۲ ص ۱۱۲، ۱۱۹ تألیف نگارنده مراجعه شود.
- ۷- سیره النبویه ابن کثیر - ج ۲ ص ۱۷۱.
- ۸- سیره ابن اسحاق - چاپ قویته ترکیه - ص ۲۱۵.
- ۹- سیره ابن هشام - ج ۱ ص ۴۲۹.
- ۱۰- سیره النبویه ابن کثیر - ج ۲ ص ۱۵۹.

ما را در آنچه بر ایمان آورده ای نیازی نیست!

•••

نگارنده گوید: از این روایت چند مطلب استفاده میشود:

۱- نخستین مطلبی که از اینگونه روایات استفاده میشود وجود فرق کلی و امتیاز اساسی میان دعوت انبیاء الهی و سیاستمداران مادی روز و زورمداران متکی به زر و زور است، زیرا دنیا طلبان روز هنگامیکه ظهور میکنند برای جلب افکار و آراء مردم و جذب نیرو از هرگونه وعده و وعید باکی ندارند و بخصوص اگر بتوانند آراء توده هائی پر جمعیت و پر قدرت را کسب کنند که در مبارزه، حریف را از میدان خارج کنند، و چون بر خر مراد سوار گشته و به هدف مادی خود رسیدند، عمداً یا سهواً همه وعده های خود را فراموش کرده و آنچه را نفع خود و ریاست شان باشد انجام میدهند ...

اما رسول گرامی اسلام بخاطر اینکه دو قبیله سنگین و پر جمعیت مثل بنی عامر بن صعصعة و قبیله کنده دعوتش را بپذیرند حاضر نیست یک وعده دروغین بدهد، و حقیقت را برای آنها بیان میدارد، خواه بپذیرند و خواه نپذیرند ...!

۲- از این دو روایت یک حقیقت دیگر نیز که قرنها است برای بسیاری از نویسندگان متعصب و بددور از انصاف پوشیده مانده و پرده تعصب مانع از دیدن آن گشته روشن میشود، و آن این مطلبی است که دانشمندان بزرگوار شیعه با بیانهای شافی و استدلالهای کافی در کتابهای خود در باب امامت و رهبری و خلافت پس از رسول خدا(ص) ذکر کرده اند که رهبری و امامت پس از رسول خدا بدست خدا است و خدا باید او را از طریق وحی و از زبان رسول خدا(ص) برای مردم تعیین کند ... «و ان الامر لله یضعه حیث یشاء» ...

و بقالها و کفش دوزهای مدینه و یا پائین تر و بالاتر از آنها نیز نسبی توانند در این باره نظر داده و یا انجمن کرده و با سخن پردازیها و صحنه سازیها کسی را تعیین و یا تحمیل کرده و بر دیگران هم تا قیامت تحمیل کرده و واجب باشد از آنها پیروی کنند، که البته این رشته سردار دارد، و باید گفت: این سخن بگذار تا جای دگر ... و بیش از این مقدار عقده گشائی شاید